

دکتر احمد نقیب زاده *

نظریه دیپلماتیک - استراتژیک در روابط بین الملل

مقدمه

در میان دهها نظریه خرد و کلانی که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در زمینه روابط بین الملل ابراز شد، نظریه دیپلماتیک-استراتژیک ریمون آرون (۱۹۸۳-۱۹۰۵) یکی از معتبرترین، عمیق ترین و بانفوذترین این نظریه ها به شمار می رود. این نظریه در کتاب « صلح و جنگ بین ملتها » که در سال ۱۹۶۱ منتشر شد و به زودی شهرت جهانی یافت، تشریح شده است. کار ریمون آرون؛ جامعه شناس، اقتصاددان و سیاست شناس برجسته فرانسوی در زمینه روابط بین الملل به دو جهت از اهمیت ویژه ای برخوردار است. یکی اینکه در میان خیل نظریه های امریکایی روابط بین الملل، نظریه معتبری مبنی بر سنتهای فکری اروپایی نیز ارائه شد که به لحاظ عمق و محتوا نه تنها از نظریات دیگر چیزی کم نداشت، بلکه قادر بود باقوی ترین آنها نیز به مقابله برخیزد. دوم اینکه این نظریه از بداعتی برخوردار بود که بعدها مکتب جدیدی را در بینشهای روابط بین الملل گشود و آن مکتب « جامعه شناسی روابط بین الملل » بود. زیرا بینش آرون مبتنی بود بر تشریح عوامل مؤثر بر پدیده های بین المللی یا سیاستهای خارجی و تشریح

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

ویژگیهای روابط بین الملل به جای پرداختن به ذات آن.

در شرح و بسط نظریات ریمون آرون دو نفر نقش مهمی ایفا کردند: یکی استانیلی هوفمن شاگرد و شارح نظریات او؛ کسی که دامنه تفکر آرون را به سرزمین امریکا کشانید و حضور او در مجامع علمی امریکایی به معرفی نظریات آرون در آن کشور کمک شایانی کرد و سبب شد تا علی رغم تعصب متفکران امریکایی در حفظ انحصار نظریه پردازی در خصوص روابط بین الملل عمیقاً از نظریات آرون متأثر شوند. دهها نظریه خردی که در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در امریکا شکل گرفت، مستقیم یا غیر مستقیم از بینش جامعه شناختی آرون اثر پذیرفته و به نوبه خود در غنای نظریه پردازی در این زمینه مؤثر افتادند. این نظریات خرد در طیفی وسیع ترکه از بینش سنتی آرون مبنی بر اصالت دولتها و وضعیت طبیعی روابط بین الملل کاملاً فاصله می گیرند، می توانستند خود اجزای نظریه جدیدی را فراهم آورند.

حاصل برداشتهای جدید این است که جهان امروز را يك دهکده جهانی ، يك جامعه یکپارچه و يك کل به هم مرتبط تصور کنیم . در این صورت تشکلهای مختلفی را که در این جهان یافت می شود، اعم از دولتها ، ملتها، احزاب و گروههای اجتماعی ، اجزای جامعه ای واحد تلقی می کنیم . در نتیجه در جواب این پرسش که از چه راهی بهتر می توان به ماهیت روابط بین الملل پی برد (سؤالی که هر نظریه پرداز باید بدان پاسخ دهد)، به جای توسل به نظریه های صرفاً فلسفی، سیاسی یا اقتصادی و حقوقی، باید گفت از طریق جامعه شناسی. زیرا صحبت از جامعه جهانی در میان است و نه اجزای کاملاً جدا از یکدیگر به نام دولتها.

شخص دیگری که دقیقاً بینش آرون را با نظریات خرد یاننده تلفیق نمود و در عین حال که از نگمهای سنتی آرون فاصله گرفت، راه وی را تداوم بخشید، مارسل مرل فرانسوی است. وی کتاب «جامعه شناسی روابط بین الملل»^۱ را

1. Marcel Merl. Sociologie des Relations Internationales (Paris, Dalloz, 1982).

بر مبنای بینش آرونی و با استفاده از نظریات نظریه پردازان متأخر امریکایی تألیف کرد و بینش اروپایی روابط بین الملل را که یک چند به خاموشی گراییده بود، احیاء نمود. هرچند مکتب جدید با افکار و اصول نظری آرون فاصله زیادی دارد، ولی بنیان خود را مرهون سنگ بنایی است که او نهاد. این مکتب می رود تا به طور جدی اعتبار نظریات فلسفی و سیاسی را زیر سؤال برده و سیطره خود را بر برداشتهای معاصر روابط بین الملل تحمیل نماید.

ما در نظر داریم طی سه قسمت به تشریح نظریات ریمون آرون و مکتب دیپلماتیک-استراتژیک او بپردازیم. اول نظریه به طور عام و به طور اخص نظریه روابط بین الملل از دید آرون و سپس اجزای اصلی نظریه دیپلماتیک-استراتژیک و سوم به برداشت آرون از نظام بین المللی اشاره می کنیم. حاصل سخن هم طبعاً در نقد و نتیجه آورده می شود.

۱- نظریه روابط بین الملل از دید آرون^۲

به نظر آرون هیچ کلمه کلیدی به اندازه « نظریه » دچار ابهام در مفهوم نیست و دعوی قدیمی ها و جدیدی هاسنت گرایان و نوآوران، ادیبان و علمگرایان هم نه تنها کمکی به حل مسئله نکرده، بلکه بر پیچیدگی آن افزوده است.

به نظر آرون مفهوم « نظریه » در جهان غرب از دو منشاء متفاوت نشأت گرفته و بالتبع دو معنی هم از آن مستفاد می گردد. یکی معادل فلسفه و مترادف شناخت ماهوی و فاقد جنبه عملی و دیگری علمی و برگرفته از تجربه علوم طبیعی و مبتنی بر فرضیه و قیاس. برداشت اخیر بر مبنای

۲. اغلب مطالب این قسمت از مقاله ریمون آرون با عنوان زیر اقتباس شده است:

" Quest-Ce Qu'une theorie des Relations Internationales" Revue Francaise des sciences politiques , N. XVII Vol 5, 1967, pp. 309-318.

مفهوم سازی از واقعیات مشاهده شده و ادراکات حاصله تنظیم شده است. داده ها و قضایا در این نوع نظریه قابل بررسی و آزمایش اند.

ریمون آرون نوع اول نظریه را به کلی کنار می گذارد و به بررسی نوع دوم که کاربردی و مورد توجه متجددان است، می پردازد. ولی وی معتقد است این نوع نظریه نیز هرگز نمی تواند ناظر بر حقیقت مطلق باشد، خصوصاً در زمینه علوم اجتماعی کاربرد نظریه علی الاصول بسیار محدود است. در میان رشته های علوم اجتماعی نظریه پردازی در اقتصاد از سایر رشته ها موفق تر بوده است. با وجود این هیچ گاه نمی توان با قاطعیت یک نظریه اقتصادی را راهنمای عمل یک حکومت قرار داد. خصوصاً که همین نظریه های اقتصادی شدیداً از قراین اجتماعی اثر می پذیرد و در شرایط اجتماعی هم هیچ گاه دو وضعیت مشابه به وجود نمی آید. به عبارت دیگر نظامها و حوادث اجتماعی به معنای علم شناختی آن، غیر قابل توصیف اند. وجود متغیرهای بی شمار و غیر قابل تفکیک از یکدیگر، موضوعات اجتماعی را به قدری پیچیده می کند که مجبوریم هر داده ای را منحصر بفرد تلقی کنیم. این برداشت اساس نظریه پردازی آرون را در روابط بین الملل تشکیل می دهد. زیرا روابط بین الملل به عنوان یک مقوله اجتماعی آنچنان پیچیده است (حتی پیچیده تر از سیاست داخلی زیرا عمل و عکس العمل بازیگران تابع هیچ اصل خاصی نیست) که نمی توان فرمول واحدی برای آن در نظر گرفت.

این برداشت تلویحاً به معنای شکست نظریه پردازی در روابط بین الملل است. زیرا اگر قرار باشد که هر داده و پدیده ای را به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، دیگر هیچ اصل تعمیم یافته ای وجود نخواهد داشت. بر عکس آرون ما را به این نتیجه می رساند که تمامی مطالعات مربوط به مسائل بین المللی مطالعاتی تاریخی و جامعه شناختی اند و به همین دلیل نیز بینش او بر تلفیقی از جامعه شناسی و تاریخ استوار است و بر آن است تا از این طریق روابط بین الملل را در کلیت آن تبیین نماید. به عقیده آرون تلفیقی از جامعه شناسی و تاریخ می تواند جبران کننده بسیاری از نارساییهای نظریه

باشد. « تاریخ به تنهایی چیزی نمی آموزد مگر آنکه به مدد مفاهیم، داده های متفرقه را به هم متصل کنیم، و تلاشی برای جدا کردن عوامل تعیین کننده از عوامل ثانوی به عمل آوریم و نیروهای ژرف حوادث را باز جوئیم و مقایسه ای بین دوره های مختلف روابط بین الملل و جنگها صورت دهیم».^۳

این دسته بندیها و علت یابیها کار جامعه شناسی است. آرون با مهارت مفاهیم اساسی خود را در زمینه روابط بین الملل نظیر « وضعیت طبیعی » آلترناتیو جنگ و صلح و دولت - محوری به داده های اجتماعی وصل می کند. درست است که روابط بین الملل به دلیل نبود يك مرجع عالی و حق توسل به زور بازیگران به نست رابطه قدرت سپرده شده است و همه چیز باید براساس محاسبه قدرت صورت گیرد، ولی در این محاسبه باید در نظر داشت که شیوه نظامی و اعمال زوری که هر بازیگر در پیش می گیرد و طبیعت سلاحها منبعث از نظامهای سیاسی و اجتماعی است. به عبارت دیگر سیستم نظامی به نوبه خود بیان نظام اجتماعی و سیاسی است و این دو بریکدیگر اثرمتقابل می گذارند و در این محاسبات باید فضایی که بازیگر در آن قرار دارد، جمعیت، منابع، کفایت حکومت در تجهیز و بسیج و قابلیت ابزارهای نظامی مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرند. علاوه بر این تصمیم گیرندگان و سیاستگذاران همیشه تحت تأثیر فرهنگها و ارزشهای اجتماعی جامعه خویشند. ویژگیهای ملی، مفاهیم، اسطوره ها و ارزشها از طریق آنها در سیاست خارجی انعکاس می یابند. « از این رو بسیار طبیعی است که در هر شرایطی و راجع به هر کشوری نظام عقیدتی که مسئولان در آن غوطه ورنند و همچنین میزان نفوذ سنتها و افکار عمومی بر تصمیم گیرندگان تعیین و مورد محاسبه قرار گیرد».^۴ بدین ترتیب در تشریح سیاستهای خارجی نیز بینش جامعه شناختی بر تفکر آرون غلبه دارد. زیرا به جای چنگ زدن به يك

3. R.Aron, Etudes Palitiques (Paris, Gallimard, 1972) p. 396.

4. Ibid, P. 391.

اصل ماتقدم و از پیش مسلم فرض شده مثل منافع ملی که مورد نظر مورگنتا بود، در پی یافتن عوامل مؤثر بر تصمیم گیریها و خط مشی های سیاست خارجی است.

این فرضیه که هر دولتی قصد تحمیل اراده خویش بر دیگر کشورها را دارد، این سؤال را پیش می آورد که اهداف دولتها در این کشمکش چیست؟ آرون معتقد است غیر از يك هدف یعنی بقاء خویش که بین همه دولتها مشترك است، تعیین سایر اهداف بدون بررسی رژیم سیاسی، پیشینه تاریخی، وضعیت اجتماعی و اقتصادی يك کشور میسر نیست.^۵ بدین ترتیب بین مسائل بین المللی و عوامل داخلی پلی برقرار می گردد که در خط سیر آینده نظریه پردازی مؤثر می افتد.

با این اوصاف اگر بگوئیم آرون دارای يك « نظریه » است، دچار تناقض گویی شده ایم. زیرا او تلویحاً امکان نظریه پردازی در روابط بین الملل را منتفی دانسته است. کار او جمع بندی داده ها و تشریح مورد به مورد قضایا و حوادث است که خود عناصر تشکیل دهنده نظریه اند و نه خود نظریه. همان طور که اشاره شد، بر خلاف مورگنتا، آرون در پی دستیابی به مفهومی کلیدی و عرضه فرمولی لایتغیر و عام در روابط بین الملل نبود و معتقد بود باید به جستجوی یافتن ویژگیهای روابط بین الملل باشیم که این خود تأثیر تفکر وبر را بر آرون نشان می دهد. به هر صورت خود او معتقد بود حتی اگر نتوان نام تئوری بر چنین بینشی نهاد، حداقل می توان گفت که این بینش چند انتظار را که از تئوری می رود، بر آورده می سازد. مثل تعریف مختصات زیر سیستم، ارائه فهرستی از متغیرهای اصلی، القاء فرضیه هایی در ارتباط با نظام بین المللی بر حسب اینکه دو قطبی یا چند قطبی، همگن یا ناهمگن باشد. این شیوه به لحاظ دیگر هم اهمیت دارد و آن ملحوظ داشتن تأثیر دادهای بلافصل پدیده هاست، درحالیکه این کار در نظریه به معنای متداول آن، صورت

5. R. Aron, *paix et guerre entre les Nations*, (Paris Calmalm Levy 1984) p. 81.

نمی‌گیرد. مثلاً در هیچ نظریه‌ای نمی‌توان برای مسئله قتل عام یهودیان به وسیله هیتلر توجیهی یافت، ولی در بررسی مورد به مورد حوادث به شیوه مورد نظر ما این امر امکان پذیر است.

مزیت دیگر این شیوه تمییز بین تئوری و ایدئولوژی یا بین تئوری و شبه تئوری است. مثلاً فرمولی که عمل دولتها را بر اساس منافع ملی تعیین می‌کند، بیشتر به شبه تئوری می‌ماند. مانند این است که بگوئیم رفتار خارجی دولتها را ایدئولوژی سیاسی یا اصول اخلاقی تعیین می‌کند. گفتن اینکه رفتار خارجی شوروی بر اساس منافع ملی آن صورت می‌گرفته است، به معنای نفی ایدئولوژی در اشاعه کمونیسم به وسیله شوروی است در حالیکه دیپلماسی کرملین همراه بینشی که رهبران کرملین از جهان داشته اند، تغییر می‌یافته است.^۶

به هر صورت تئوری در نظر آرون عبارت است از «بر شمردن پدیده‌ها و عوامل تعیین‌کننده که برای تعیین و ریشه‌یابی و رابطه‌علی آن باید یک جامعه‌شناس نظارت و مراقبت کند»^۷ از مسئله اعراب و اسرائیل تا جنگ هند و پاکستان و مسئله کشمیر و فروپاشی شوروی همه تلفیقی از جامعه‌شناسی و تاریخ را به کمک می‌طلبد. بررسی عوامل ریز و درشت از حس جاه‌طلبی دولتمردان یک کشور تا انگیزه‌های ملی و علاقه به کسب حیثیت، اقتضای ترک دیدگاههای تنگ و تک بعدی و روی آوردن به میدان وسیع جامعه‌شناسی را دارد.

۲- عناصر فکری عمده در نظریه دیپلماتیک- استراتژیک معاصر

«نظریه دیپلماتیک-استراتژیک بر تحلیلی عقلانی از روابط بین‌الملل

6. Aron, "Qu'est-Ce qu'une theorie de Relations Internationales, op.cit, pp. 309-318.

7. Games Dougherty & Robert L. Phaltagraff, Contending theories of International Relations (New York. Harper & Publishers, 1990) p.114.

و تحلیلی جامعه‌شناسانه از عوامل تعیین‌کننده موضوعات این روابط و در همان حال بر تحلیلی تاریخی از مؤلفه‌های حاضر و بالآخره بر تحلیلی دستوری (نرماتیو) و فلسفی استوار است و بر آن است که نشان دهد این روابط که در حالاتی از صلح یا جنگ متصور است (برحسب اینکه بازیگرسرباز باشد یا دیپلمات، رابطه استراتژیک یا دیپلماتیک است) در چه محدوده‌ای جریان می‌یابد.^۸

این نظریه که در چارچوب نظریه‌های کلاسیک قابل توضیح است، اساساً نظریه‌ای جنگ-محور است که بر دولت-محوری و نظریه‌ی هرج و مرج یا حالت طبیعی مورد نظر هابز در روابط بین الملل استوار است که آرون آن را ویژگی منحصر بفرد روابط بین الملل توصیف می‌کند. علاوه بر هابز متفکرانی چون کلوزویتز و ماکس وبر نیز بر آرون اثر فراوان داشته‌اند. کلوزویتز که نظریه جنگ محدود را ساخت و پرداخت، القاء‌کننده مهم‌ترین عنصر فکری نظریه دیپلماتیک-استراتژیک یعنی آلترناتیو جنگ و صلح بود، و ماکس وبر جامعه‌شناس شهیر آلمانی و استاد ریمون آرون با تعریف خود از دولت کلید درک ویژگی روابط بین الملل را در اختیار وی قرار داد. مانیز به همین ترتیب به تشریح عناصر عمده این بنا می‌پردازیم:

الف- وضعیت طبیعی یا ویژگی روابط بین الملل: آرون در مقاله

«نظریه روابط بین الملل چیست؟» بحث خود را چنین آغاز می‌کند:

به دو وجه می‌توان ویژگی روابط بین الملل را تعیین نمود. یکی از طریق ارائه ذات و خصوصیات ویژه این مقوله و تمیز آن از مقولات اجتماعی دیگر و دیگری اینکه شروع کار را بر مفاهیمی از زمینه‌های دیگر قرار دهیم. این تقابل اصلاً ربطی به سنت‌گرایی و نوگرایی ندارد. مورگنتا سنت گراست و بولدینگ نوگرا، ولی هر دو تبیینات خود را با مفاهیمی که مختص روابط بین الملل نیست، مثل قدرت یا تعارض آغاز می‌کنند. در اولین صفحات کتاب سیاست در میان ملتها (اثر مورگنتا) این وضع را مشاهده می‌کنیم. بحث قدرت که مبنای

8. Philippe Brillard, *Theories des Relations Internationales* (Paris, PUF, 1977), p. 72.

کار قرار گرفته، در زندگی داخلی و خارجی یکسان به کار می رود که تازه اگر به معنای وبری آن مورد نظر باشد، هیچ کاربردی در اینجا ندارد. (توان A به وادار کردن B به...) یعنی همه چیز در قدرت خلاصه می شود. اینکه قدرت را هدف فرد، حزب و دولت تصور کنیم، دیگر نمی تواند مبنای نظریه به معنای علمی آن باشد. فرضیه هم نیست، بلکه فلسفه بافی است. زیرا یک نظریه علمی باید از قضایای قابل بررسی تشکیل شده باشد... من در کتاب « صلح و جنگ در میان ملتها » آلترناتیو دیگری را پیشنهاد کرده ام. در آنجا من به دنبال ویژگی روابط بین الملل بوده ام که فکرمی کنم آن را « در مشروعیت و قانونی بودن توسل به زور بازیکران » یافته باشم.^۹

و این در واقع همان تعریفی است که وبر از دولت به دست می دهد. از این ویژگی که به نظر آرون مرز بین سیاست داخلی و خارجی و حوزه مطالعات بین المللی را مشخص می کند، دو مفهوم مستفاد می شود که هر دو از مفاهیم هابزی و از اصول مکاتب کلاسیک به شمار می روند که آرون نیز بدان وفادار بود. یکی قبول وضعیت طبیعی در روابط بین الملل و دیگری دولت-محوری یا انحصار بازیگری دولتها در صحنه بین المللی. به عبارت دیگر آرون نیز مانند هابز بین جامعه داخلی با ویژگی سازمان و سلسله مراتب و نظم و دارای مرکز اعمال قوه قهریه از یک سو جامعه بین المللی با ویژگی هرج و مرج کامل و تعدد مراکز تصمیم گیری و آزادی توسل به زور از سوی دیگر، تفکیک قایل است.^{۱۰} این هرج و مرج که ناشی از حق توسل به زور بازیکران این صحنه است، نشان می دهد که هنوز دولتها در روابط بین خود از حالت طبیعی خارج نشده اند. « هر دولتی مایل به حفظ انحصار توسل به زور است و دولتها در طول تاریخ با قبول متقابل یکدیگر مشروعیت جنگ علیه یکدیگر را

9. R. Aron. " Qu'est-Ce qu'une theorie des Relations Internationales" op. cit, p. 310.

10. Charles Zorgbib, Les Relations Internationales, (Paris, PUF, 1975) p.14.

نیز به رسمیت شناخته اند.^{۱۱}

هیچ چیز نه منشور ملل متحد و نه میثاق جامعه ملل و نه پیمان بریان-کلوک (۱۹۲۸) نتوانست وضعیت طبیعی را از بین ببرد. حقوقدانان نیز هیچ گاه نتوانسته اند برای مسائل بین المللی قانونی وضع کنند. فردریک دوم بعد از فتح سیلزی حقوقدانان را به توجیه آن واداشت و کندی هم برای محاصره کوبامنتظر مجوز حقوقی نماند.^{۱۲}

پس روابط بین الملل نیز قانون خاص خود را دارد که با حقوق و اقتصاد و سایر موضوعات متفاوت است. نبود یک مرجع عالی یا دولت جهانی از یک طرف و حق توسل به زور بازیگران و مراکز مستقل تصمیم گیری از طرف دیگر ویژگیهایی است که روابط بین الملل را از هر نوع رابطه اجتماعی دیگر متمایز می سازد. در چنین صحنه پر مخاطره ای که قانون جنگل حکمفرماست، فقط دولتها توان حضور دارند و بدین لحاظ روابط بین الملل از دیدگاه آرون به روابط بین دولتها خلاصه می شود. به نظر او جهان در همه اعصار، از دوره دولت-شهرهای یونان تا عصر دولت-ملتهای کنونی، بین واحدهای سیاسی مجزا تقسیم شده است و روابط بین الملل چیزی جز روابط بین این واحدها نیست. هیچ شکل دیگری از سازمانهای بین المللی و سایر نیروها را نمی توان به عنوان بازیگر صحنه بین المللی به حساب آورد، زیرا فاقد قوه قهریه و مرکز تصمیم گیری هستند.

ب- قدرت-محوری: براساس آنچه گفته شد، رابطه بین دولتها که هر کدام مایل اند انحصار توسل به زور را همچنان حفظ کنند، در صحنه ای پر هرج و مرج جز به زور و جنگ استوار نتواند بود. به عبارت دیگر زور در نظریه دیپلماتیک-استراتژیک اساس روابط بین الملل را تشکیل می دهد:

11. Paix et gueure entre Les Nations , op.cit, p. 18.

12. R. Aron, " Quest-Ce qu'une the'orie des R.I". op.cit, p. 317.

« سیاست خارجی سیاست زور و قدرت است. »^{۱۳} وقتی دولت‌ها هیچ محکمه یا قانون ما فوقی را برای خود نمی‌شناسند، هستی و امنیت آنها در گرو قدرت آنهاست.

آرون در فصل دوم از بخش نخست کتاب « صلح و جنگ در میان ملت‌ها » قدرت و زور را ابزارهای ضروری سیاست خارجی معرفی می‌کند. « قدرت در معنای عمومی عبارت از توان انجام، تولید، یا تخریب است... و قدرت در صحنه بین‌المللی عبارت است از توان یک واحد سیاسی به تحمیل خواست خود بر دیگر واحدها، و این بدان معنی است که قدرت سیاسی جنبه مطلق ندارد بلکه نوعی رابطه انسانی است. »^{۱۴} آرون بین زور* و توانمندی* و قدرت*** فرق قایل است. زور جنبه فیزیکی دارد و توانمندی حکایت از وجود اسباب بالفعل و بالقوه انجام عمل دارد و در روابط بین‌الملل توان انجام کنشهای خارجی را می‌رساند، در حالیکه قدرت بیشتر به روابط زندگی داخلی مربوط می‌شود. با وجود ابهامی که بین این سه مفهوم وجود دارد، در روابط بین‌الملل تأکید بر توانمندی کشورها یا بازیگران است. آرون عوامل چنین توانمندی را به سه دسته تقسیم می‌کند: فضایی که واحد اشغال کرده است، منابعی که در اختیار دارد و علم تبدیل این منابع به سلاح و تبدیل افراد عادی به سرباز، و بالاخره قابلیت عمل جمعی شامل سازمان، ارتش، نظم و کیفیت فرماندهی مدنی و نظامی در زمان جنگ و در زمان صلح^{۱۵} (توانمندی زمان جنگ و زمان صلح در نظر آرون متفاوت است).

در بحث از مقوله قدرت و توانمندی، آرون تا حدی با رئالیست‌هایی چون مورگنتا همگام می‌شود؛ خصوصاً که در فصل پنجم همان بخش موازنه قوا رابه عنوان یکی از عوامل بازدارنده جنگ پذیرفته به تشریح وجوه آن می‌پردازد. ولی این همگامی بسیار کوتاه است. زیرا اساساً بینش آرون از

13. Paix et guerre , op.cit, p. 133.

14. Ibid; p.58.

*. Force

** . Pussance

15. Ibid, p. 65.

***. Pouvoir

مطلق‌گرایی مورگنتا به دور است. مثلاً جنبه‌های نرم‌اتیو نظریه‌ی آرون که حتی در موضوع موازنه‌ی قوا نیز نمایان می‌شود، بین او و مورگنتا فاصله می‌اندازد. آرون می‌گوید: «هیچ دولتی نباید آنقدر توانمند شود که همسایگانش در مقابل او قادر به دفاع از حقوق خود نباشند».^{۱۶}

به هر صورت نیازی به تأکید این نکته نیست که اصالت قدرت جزء لاینفک نظریه «وضعیت طبیعی» است و آرون هم با قبول این نظریه تلویحاً و تصریحاً اصالت قدرت در روابط بین‌الملل را نیز می‌پذیرد. وضعیت طبیعی و اصالت قدرت هم به نوبه‌ی خود مبین جنگ ابدی بین دولتها است، ولی آرون به آلترناتیو جنگ و صلح بین دولتها معتقد است.^{۱۷} اینکه وی چگونه این تضاد را توجیه می‌کند، خود سومین عنصر عمده این نظریه را تشکیل می‌دهد.

ج- آلترناتیو جنگ و صلح: در این خصوص ریمون آرون شدیداً از فن کلوزویتز (۱۸۳۱-۱۷۸۰) مشاور بر جسته‌ی نظامی پروس اثر پذیرفته است. کلوزویتز در جنگهای علیه ناپلئون شرکت کرد و از ۱۸۱۸ عهده دار ریاست مدرسه‌ی جنگ این کشور شد. وی از تجربیات زمان خود و جنگهای ایدئولوژیک ربع اول قرن نوزدهم (اشرافیت و لیبرالیسم) به نتایجی رسید که آنها را در کتاب مشهور خود به نام «درباره‌ی جنگ»^{۱۸} به گونه‌ی نظریه‌ی مانند، به هم ربط داده است. چکیده‌ی نظریه‌ی وی در این جمله خلاصه می‌شود که «جنگ ادامه سیاست از طریقی دیگر است». این همان جمله‌ی است که لنین نیز از آن بهره گرفت، لیکن آن را وارونه عنوان کرد و گفت سیاست ادامه جنگ است، از طریقی دیگر.^{۱۹} کلوزویتز معتقد بود که هدف جنگ از بین بردن

16. Ibid, p. 65.

17. J. Dougherty & Phaltzgraff, op. cit, p. 116.

18. De La guerre, Paris, Minuit, 1955.

۱۹. در خصوص تأثیر کلوزویتز بر لنین ر.ک به:

Werner Hahlwig, " Clausewitz, Lenine et les Attitudes Militaires des communistes d' Aujourd' hui Defense Nationale, Sep. 1967, pp.1486-1492.

جمعیت و انهدام کامل دشمن نیست، بلکه هدف از بین بردن قدرت دولت رقیب است.

بنابراین جنگها محدودند، نه مطلق، و جزئی از یک کل که سیاست باشد، تلقی می شوند. به عبارت دیگر جنگ قسمتی از روابط سیاسی است و هرگز نباید آن را امر مستقلی به حساب آورد. به همین دلیل دیپلماسی و استراتژی دو روی یک سکه اند. با آنکه کلوزوتیز معتقد بود که هر کنش بین المللی حاصل تقابل بین منافع متضاد است، ولی « به حاکمیت قانون جنگل بر روابط بین الملل و جنگ همه علیه همه اعتقاد نداشت، بلکه جنگ را راه حل نهایی می دانست». ^{۲۰} همان طور که آرون اشاره می کند، « جنگ در اندیشه کلوزوتیز مانند اندیشه ماکیاوول فقط وسیله ای در خدمت یک هدف برتر یعنی سیاست است». ^{۲۱}

آلترناتیو جنگ صلح و قبول عوامل متعدّد و متنوع در وقوع آنها سبب وسعت اندیشه در زمینه روابط بین الملل شده و آن را از دالانهای تنگ یک اصل ماتقدم و یا یک مفهوم کلیدی که به بگم بیشتر شباهت دارد، رها نموده است و هرگز محقق را گرفتار تنگناهایی که رئالیسم امریکا ایجاد می کرد، نمی سازد. ما این وسعت اندیشه را نزد آرون که اندیشه های کلوزوتیز حتی در انتخاب نامی برای نظریه اش نیز مؤثر بوده است، مشاهده می کنیم. دقیقاً همین تأثیر است که به اندیشه های آرون برجستگی و بداعت می بخشد. اگر « وضعیت طبیعی» هابز این فکر را به آرون القاء کرد که صحنه بین المللی از حالت هرج و مرج خارج نشده است و دولتها بازیگران منحصر بفرد این صحنه اند، اندیشه های کلوزوتیز به وی آموخت که جنگ جزئی از سیاست است و سرباز و دیپلمات وظیفه ای یکسان انجام می دهند. به نظر آرون روابط بین الملل در حالتی از جنگ و صلح در نوسان است و

20. Jacques Huntzinger, Introduction aux Relations Internationales (Paris, 1987).

21. R. aron, Penser La gurrnd-Clavswitz (Gallimard, 1967) t 2, p. 269.

علم روابط بین الملل هم چیزی جز علم جنگ و صلح نیست. از دید آرون جنگ به معنای عام کلمه نتیجه طمع در یک چیز یا اهداف ناسازگار است که ممکن است بین دو نفر، بین گروه‌های اجتماعی یا بین واحدهای سیاسی بوجود آید. انسان مانند همه حیوانات به طور غریزی مهاجم است ولی انسان جنگ را از روی غریزه انجام نمی دهد، بلکه جنگ بین انسانها مبین تجاوز طلبی آنها است که ریشه های اجتماعی آن را نباید از نظر دور داشت. هم از این روست که حذف جنگ از زندگی انسان غیر ممکن است.^{۲۲} باقبول جنگ به عنوان اساس روابط اجتماعی و سیاسی انسان، باید دید که چگونه ممکن است صلحی هرچند ناپایدار بر زندگی انسان حکمفرما شود؟

آرون بر این باور است که به دلایل گوناگون صلح که عبارت از تعلیق انواع خشونت در روابط بین واحدهای سیاسی است، می تواند ایجاد شود. بعضی از این دلایل مربوط به نظام بین المللی و وضعیت رابطه قدرت بین دولتهاست و پاره ای دیگر به وضعیت داخلی کشورهای مربوط می شود. صلحی که از وضعیت روابط بین المللی حاصل می شود و آرون آن را « صلح مبتنی بر قدرت »^{۲۳} می نامد، خود مشتمل بر سه نوع است که عبارتند از: موازنه قوا، امپراطوری و سلطه.^{۲۴}

در هر دوره تاریخی، قدرت واحدهای سیاسی در یکی از این سه حالت قرار دارد: موازنه قوا. سلطه یکی از این واحدها بر دیگر واحدها و بالاخره اداره واحدهای سیاسی زیر نظریک واحد (امپراطوری). صلح سلطه ای یا هژمونی بین صلح موازنه ای و صلح امپراطوری قرار دارد.^{۲۵}

آرون نمونه های زیادی از صلح هژمونی را بیان می کند که در حقیقت از نوعی

۲۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک به:

J. Dougherty & R.L. Phaltzgraff, op.cit, p. 116; Paix et guerre entre Les Nations ,pp. 339-340.

23. Paix de Puissance .

24. He'gemonie.

25. J.Dougherty & R.L. Phaltzgraff, op. cit; p. 117.

خفقان واحدهای کوچک در مقابل سلطه یک واحد بزرگتر حکایت دارد. مانند نیمه اول سلطنت لوئی چهاردهم (۱۷۱۴-۱۶۶۱) در فرانسه یا سلطه آلمان زمان بیسمارک و یا سلطه ایالات متحده آمریکا بر قاره آمریکا که همه این نمونه ها ناشی از ضعف کشورهای کوچک بوده است.^{۲۶}

اما چنانکه اشاره شد، صلح فقط از وضعیت بین الملل حاصل نمی شود بلکه عوامل داخلی کشورها نیز در اتخاذ سیاست صلح طلبانه از طرف آنها مؤثر است. عوامل داخلی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل مربوط به هدف و عوامل مربوط به ابزار. ساختار سیاسی و ماهیت رژیمهای سیاسی و نیز گذشته و فرهنگ یک کشور در کنار طبیعت سلاحها و ابزار نظامی در اتخاذ یک سیاست خارجی صلح طلبانه یا جنگ طلبانه تأثیر قاطعی دارد.^{۲۷} تأثیر اندیشه های وبر در این قسمت از نظریه آرون به وضوح دیده می شود.

به عقیده وبر سیاست اعم از داخلی یا خارجی حاصل بینش جماعتی است که قدرت را به دست گرفته اند. از این رو اگر صاحبان قدرت انسانهای دموکرات و ملایمی باشند، سیاست داخلی آزادمنشانه و سیاست خارجی صلح طلبانه ای خواهند داشت و اگر جماعت حاکم انسانهای شریری باشند، در داخل ظلم و در خارج جنگ پیشه می کنند. آرون نقش الگوی سازمانی را در تعیین متنازع فیه و اهداف دولتها تعیین کننده تلقی می کند و به تأثیر از وبر اصل مشروعیت را اساس پاسخ به دو سؤال کلیدی می داند که عبارتند از: چه کسی در داخل فرمان می دهد؟ و به چه کشوری چه میزان جمعیت و سرزمین تعلق می گیرد؟^{۲۸} ادعاهای مربوط به تاج و تخت و ادعاهای ارضی اساس بسیاری از جنگها را تشکیل می دهد. چنانچه دولتی از آنچه دارد و از وضع موجود رضایت خاطر داشته باشد، دیگر موجبی برای شروع جنگ از جانب آن وجود ندارد.

26. Paix et guerre, op.cit, p. 159.

27. Ibid, p. 162.

28. Ibid, p. 162.

ابزارهای نظامی يك کشور نیز در تعیین سیاست جنگ یا صلح مؤثر است. دستگاه نظامی خود از يك سو تابعی از سازمان سیاسی و اجتماعی است و از سوی دیگر تابع وضعیت تکنولوژی مخرب است. البته تأثیر دستگاه نظامی بر ساختار جامعه را نیز نباید از نظر دور داشت.^{۲۹} چه بسا دولتهایی به دلیل در اختیار نداشتن سلاح لازم از جنگ باز می مانند و چه بسا دولتهایی که به دلیل وضعیت نظامی مناسب دچار وسوسه جنگ طلبی می شوند. در سالهای اخیر توسعه فنون و ابزارهای جنگی، نوع دیگری از صلح را به ارمغان آورده است که با انواع دیگر فرق دارد و آن « صلح وحشت » است. این صلح بر روابط دولتهایی حاکم می شود که هر یک از آنها قدرت وارد کردن ضربه مرگبار بر دیگری را دارند.^{۳۰} این نوع صلح را آرون « صلح مبتنی بر عدم قدرت »^{۳۱} (در مقابل صلح مبتنی بر قدرت) می نامد که در واقع همان موازنه وحشت است. در میان این دو نوع، نوع سوم نیز به نام « صلح مبتنی بر رضایت » یا قبول وضع موجود وجود دارد. در نهایت آرون با تجربه دوران جنگ سرد به این نتیجه می رسد که طرفین متخاصم به یکی از دلایل بازدارندگی^{۳۲} از طریق ایجاد ترس در دل دیگری، یا اطمینان از توان متقاعد کردن^{۳۳} خصم و یا توان انجام خرابکاری^{۳۴} در امور دیگری، نوعی اطمینان خاطر پیدا کرده و از دست زدن به جنگی که در هر صورت برنده ای نخواهد داشت، می پرهیزند.

بر اساس آنچه گفته شد، جنگ و صلح هیچ کدام به يك عامل خاص بستگی ندارند. مجموعه ای از عوامل و شرایط در ایجاد جنگ یا صلح سهیم اند و این پیچیدگی سبب می شود تا روابط بین دولتها پیوسته در حالتی از جنگ و صلح در نوسان باشد و دیپلماسی و استراتژی متناوباً بر این روابط سایه افکند. « دیپلماسی و جنگ از نظر تاریخی تفکیک ناپذیرند؛ زیرا دولتمردان

29. Ibid, p. 164.

31. Paix d'Impuissance.

33. Persuasion.

30. Ibid, p,166.

32. Dissuasion.

34. Subversion.

همیشه جنگ رابه عنوان آخرین و بالاترین منزلگاه دیپلماسی تلقی کرده اند.^{۳۵}

۳- نظام بین المللی

آرون: « من نظام بین المللی را مجموعه ای مرکب از واحدهای سیاسی می دانم که بایکدیگر روابطی منظم دارند و هر یک از آنها این آسیب پذیری را دارند که درگیریک جنگ همگانی شوند».^{۳۶} ولی آرون مانند اغلب پژوهشگرانی که به تعریف نظام بین المللی پرداخته اند، نظیر کاپلان، روزکرانس و مسترن، برای قدرتهای بزرگ در ساختار نظام بین المللی نقش و جایگاه ویژه ای قایل است. « در هر دوره ای بازیگران اصلی بیش از آنچه از نظام اثرپذیراند، در تعیین آن نقش داشته اند. کافی است تغییری در رژیم داخلی یکی از بازیگران اصلی حاصل شود تا مدل و گاه کل جریان روابط بین الملل نیز به تبع آن تغییر یابد».^{۳۷} به نظر آرون رابطه نیروها یا توزیع قدرت شمای کلی نظام بین المللی را ترسیم می کند و براین اساس می توان تقسیم بندیهای نظیر چندقطبی و غیره از نظام بین المللی به دست داد. در اینجا است که موازنه قوا نیز به عنوان یک وضعیت بین المللی مفهوم پیدا می کند. بنابراین برای تشخیص نظام بین المللی در هر دوره، لازم است که کانونهای قدرت شناخته و رابطه بین آنها تعریف شود. قدرتهای کوچکتر چاره ای جز انطباق خود با سیاست قدرتهای بزرگ ندارند. ریمون آرون علاوه بر این معیار، معیار دیگری را نیز در تعریف نظام بین المللی یک دوره به کار می گیرد و آن سنخیت دولتهاست. از این رو دو نوع تقسیم بندی از نظام بین المللی به دست می دهد که یکی مبتنی بر رابطه قدرت است و دیگری مبتنی بر سنخیت.

35. R. Aron , Etudes Politiques ,(Paris, Gallimard, 1972) p.380.

36. Paix et guerre, op.cit. p. 103.

37. Ibid, p. 104.

علی رغم وجود همیشگی سلسله مراتب در روابط کشورها به نظر آرون نظام بین المللی عمدتاً به صورت دو قطبی یا چند قطبی است. وی می گوید: « دو نمونه بارز نظام بین المللی همان است که من دو قطبی و چند قطبی می نامم، یعنی بازیگران عمده که از نظر قدرت خیلی با هم فرق نمی کنند، یا متعدّدند یا دو».^{۳۸} در جای دیگر می گوید: « من نظامی را دو قطبی می نامم که رابطه نیروها در آن چنان باشد که اکثر واحدهای سیاسی حول دو واحد بزرگتر که قدرتی برتر از دیگران دارند، گرد آیند».^{۳۹} موازنه قوا در چنین نظامی می تواند صلح بین المللی را برای مدتی تضمین کند. در چنین نظامی سه نوع بازیگر وجود دارد: دو رئیس ائتلاف، دولتهایی که مجبور به تمکین از یکی از دو رئیس اند و بالاخره دولتهایی که می توانند و می خواهند از منازعات به دور باشند.

سیاست هر یک از این سه دسته با دیگری متفاوت است. هر یک از رؤسای ائتلافها پیوسته مواظب دیگری و مدق در حفظ ائتلاف و موقعیت خویش است. دولتهای دسته دوم نیز دو معیار را در نظر می گیرند. یکی اینکه منافع ائتلافی که به آن تعلق دارند، منافع خود آنهاست و دیگر اینکه منافع ائتلاف کاملاً با منافع آنها انطباق ندارد و باید به تقویت منافع خود درون ائتلاف پردازند. دسته سوم سعی در اتحاد و ائتلاف با دولتهایی دارند که علاقه ای به ورود به یکی از دو ائتلاف ندارند. این دولتها از درگیر شدن در رقابت دو قطب می پرهیزند، مگر آنکه منافع زیادی عاید آنها شود. نظیر موضع گیری ایالات متحده آمریکا که در سال ۱۹۱۷ خود را در کنار فرانسه و انگلیس قرار داد.

در نظام چند قطبی چنانکه از نام آن پیداست، قطبهای قدرت بیشتر از دو واحد خواهند بود. مابند نظامی که در سده نوزدهم بر اروپا حاکم بود و رقابت بین چند واحد سیاسی قدرتمند جریان داشت. در چنین وضعیتی،

38. Ibid, p.137.

39. Ibid, p. 144.

برای حفظ صلح باید داعیه یک پادشاهی جهانی از جانب هیچ یک از این کشورها وجود نداشته باشد وگرنه جنگهایی نظیر آنچه در زمان لویی چهاردهم اتفاق افتاد، جهان را به کام خود فرو خواهد برد. در نتیجه چون صلح امپراطوری یعنی ادغام این قدرتها در یک قدرت واحد پذیرفته نیست و حالت سلطه یکی از این کشورها بر دیگران هم باعکس العمل قدرتهای دیگر روبرو می شود، بهترین راه برای حفظ صلح در نظام چند قطبی موازنه قواست تا هیچ دولتی پا را از گلیم خود درازتر نکند و حالت اطمینان طرفینی زایل نگردد. زیرا هر کشوری استقلال خود را درگرو جلوگیری از قدرت گرفتن بیشترکشورهای دیگر می بیند و در نتیجه نظارتی همگانی برای مهار قدرتها صورت می گیرد. ولی موازنه قوا به عنوان مصالحه ای تاریخی بین « وضعیت طبیعی » و حاکمیت قانون، چندان پایدار به نظر نمی رسد. هر لحظه ممکن است این حالت موازنه با زیاده طلبی یک کشور یا ضعف کشور دیگر از بین برود و قانون جنگل به تشکیل امپراطوری یا نظم حقوقی بینجامد.^{۴۰}

یاد آوری این نکته از قول آرون نیز ضروری است که نظام دو قطبی و چند قطبی فقط در قالب نمونه آرمانی آن با یکدیگر در تضادند، ولی در جهان واقع حالات بینابین هم متصور است که مثلاً با وجود نظام چند قطبی یک یا دو قطب از دیگران برتر باشند.^{۴۱}

و اما تقسیم بندی نظام بین المللی براساس سنخیت شامل نظام همگن و ناهمگن است که به وجوه اشتراك یا افتراق بازیگران مربوط است. آرون که عوامل داخلی و خصوصاً رژیمهای سیاسی را در تعیین سیاست خارجی کشورها و چگونگی روابط بین الملل مؤثر می داند، معتقد است همگونگی یا عدم همگونگی بین اجزاء نظام بین المللی یکی از عوامل تعیین کننده این نظامهاست.

نظام همگن نظامی است که دولتها از یک نوع باشند و از مفاهیم سیاسی

40. Ibid, p. 143.

41. Ibid, p. 147.

یکسانی پیروی کنند.^{۴۲} این همسانی در واقع خود نوعی مخرج مشترک برای يك نظام محسوب می شود که علی رغم وجود منافع ملی متضاد، وجوه مشترکی آنها را به هم مرتبط می سازد. برای مثال نظام اروپایی در سالهای بین معاهده وستفالی و انقلاب فرانسه نظامی چند قطبی و همگن بوده است. استقرار رژیم جمهوری یا کنسولی در فرانسه، وصله ناچوری بر این یکپارچگی بود. پس از سقوط ناپلئون تلاش مجدد اروپا برای حفظ همگونی بازیافته بسیار جدی بود و ترجمان عالی آن اتحاد مقدسی بود که از طرف تزار آلکساندر پیشنهاد شد. طبعاً در يك نظام همگن، به علت مشابهت رژیمها و اشتراك در معانی و مبانی فکری بین تصمیم گیرندگان، نوعی تفاهم و امکان پیش بینی رفتارها نیز وجود دارد که خود در ثبات نظام و کاهش تشنجیات موثر است.

نظام ناهمگن بر عکس، « نظامی است که دولتها بر اساس اصولی متفاوت از یکدیگر سازماندهی شده و ازارشهای متضادی پیروی می کنند.»^{۴۳} از سال ۱۹۱۷ که رژیم بلشویکی در روسیه مستقر شد، نظام بین المللی همگونی نسبی خود را از دست داد. در سالهای بین دو جنگ جهانی که نظامهای دموکراسی، فاشیست و کمونیست رو در روی یکدیگر بودند، تضادی سازمانی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی نظام بین المللی را در خود فرو برده بود. آرون انعان دارد که در هیچ دوره تاریخی همگونی مطلق بر جهان حکمفرما نبوده است. آنکها با اسپانیاییها همانقدر متفاوت بودند که یونانیها و ایرانیها در عهد باستان. امپراتوری عثمانی و دولتهای اروپا همانقدر از هم دور بودند که اروپاییها و آفریقاییها.^{۴۴} ولی نظر آرون بیشتر معطوف به قدرتهای بزرگ است و اختلاف بین آنکها و اسپانیاییها را چندان بها نمی بخشد. خصوصاً که وی بیش از همه به تضاد بین دو اردوگاه شرق و غرب و شکافهای عقیدتی و تفاوتهای اساسی بین رژیمهای سیاسی دو

42. Ibid , p. 108.

43. Ibid, p. 108.

44. Ibid, p. 112.

ابرقدرت امریکا و شوروی و تأثیر آن بر عملکرد نظام بین المللی توجه داشت. وی معتقد بود این ناهمگنی تا اعماق جوامع دو طرف رسوخ کرده و هیچ نقطه ای از جهان را از تیر رس خود دور نداشته بود.

۴- نقد و نتیجه

اولین مشکل در نقد نظریه آرون این است که نمی توان گفت وی به طور دقیق به کدام يك از مکاتیب مشهور قرن تعلق دارد. آیا جزو مکتب رئالیسم قابل دسته بندی است یا جزو مکتب ایدئالیسم و یا جزو نظریه پردازان علمی. با آنکه بسیاری از عناصر مکتب رئالیسم در نظریه وی یافت می شود، باز هم به قول دوترتی و فالتزگراف « نمی توان به آسانی او را جزو مکتب رئالیسم روابط بین الملل به حساب آورد».^{۴۵} نظریه وضعیت طبیعی هابز و اصالت قدرت که زیر بنای نظریه رئالیست بود، در نظریه دیپلماتیک-استراتژیک نیز وجود دارد، ولی بسیاری از اصول نظریه رئالیست نظیر مفهوم منافع ملی به عنوان کلید فهم سیاست خارجی و روابط بین الملل و همچنین تعریف رئالیستها از قدرت و اختلاط مفهوم آن با اقتدار، مورد قبول آرون نیست. شاید بارزترین وجه افتراق بین این دو نظریه در اطلاق نظریه رئالیسم و نسبیت نظریه دیپلماتیک-استراتژیک باشد. مفهوم کلیدی « منافع ملی » در نظریه رئالیست کفایت می کرد تا تمامی امور بین المللی و سیاست خارجی را به محک آن بسنجد، ولی در نظریه آرون هیچ معنای واحدی برای سنجش این امور وجود ندارد. از این رو باید داده های بین المللی را با در نظر گرفتن ویژگی این روابط و دخالت زمان و مکان ریشه یابی کرد تا بتوان بینش صحیح یا نزدیک به واقعیتی حاصل نمود. همان طور که برای تحلیل سیاست خارجی دولتها باید به عوامل متعدد داخلی و خارجی توجه نمود، حالات جنگ و صلح نیز مطلق نمی باشند. برای مثال موازنه قوا تنها حالت صلح قلمداد نمی شود، بلکه

45. J. Dougherty & R.L.Phaltzgraff, op.cit, p.114.

حالتی است در کنار سایر حالات صلح، نظیر صلح امپراطوری و صلح ناشی از سلطه. از طرف دیگر موازنه قوای مورد نظر آرون بیشتر جنبه منفی دارد، زیرا توصیه می کند که اگر دولتی طالب صلح است، « نباید چندان نیرومند شود که دولتهای همسایه قادر به دفاع از حقوق خود در مقابل آن نباشند».^{۴۶}

عمده ترین ایرادی که به نظریه آرون وارد شده است، این است که اولاً پایه کار خود مانند مورگنتا بر فرضیه اثبات نشده ای مثل « وضعیت طبیعی» قرار داده است. در هیچ دوره تاریخی نمونه عالی این وضعیت مشاهده نشده است و بر عکس بسیار دیده شده است که جهان در صلح نسبی بوده، در حالیکه جنگ داخلی کشور یا کشورهایی را در نهیب خود می سوزانده است. ولی همان طور که در آغاز سخن اشاره شد، جنبه های فلسفی نظریه آرون را نباید از نظر دور داشت. در عین حال اگر وارثان هابز را به خوش بینان و بدبینان تقسیم کنیم، باز این مشکل وجود خواهد داشت که آرون را در کدام قسمت قرار دهیم؟ جزو بدبینان کم رو یا خوش بینان ترسو؟ زیرا با وجود اصرار بر « وضعیت طبیعی » روابط بین الملل که نظریه او را در زمره نظریات جنگ-محور قرار می دهد، امکان صلح را نیز در سایه جنگی ابدی انکار نمی کند. از یک سو ممکن است اوضاع بین المللی مثل موازنه قوا و یا امپراطوری موجد صلح باشد و از سوی دیگر صلح شدیداً به عوامل داخلی کشورها بستگی پیدا می کند. این نسبیت گرچه به لحاظ شکل از صلابت نظریه او می گاهد، ولی از نظر عمق برغنائی آن می افزاید، درست عکس نظریه مورگنتا که منطقی محکم ارائه می دهد، ولی در عمل چندان کارا نمی نماید.

دومین ایراد بر نظریه آرون این است که دولتها را تنها بازیگران صحنه بین المللی فرض می کند، در حالیکه امروزه سازمانهای بین المللی و نیروهای فراملی و شرکتهای چند ملیتی و غیره نیز در این صحنه حضور دارند. گرچه

آرون در سالهای آخر عمر خویش به این گونه تشکلهای نیز توجه نمود، ولی هرگز آنها را در کنار دولتها قرار نداد. هنوز زود است تا نظریه آرون را در این خصوص به طور دربست قبول یا رد کنیم. زیرا بحث برسر اینکه براساس چه معیاری می توان یک سازمان بین المللی را بازیگر به حساب آورد یا نه، ادامه دارد. از نظر توان تحقق اراده خود به عنوان شرط اصلی بازیگر بودن، پای این سازمانها لنک است، ولی از نظر تأثیری که بر محیط بین المللی می گذارند، حضور آنها غیر قابل انکار است.

اما به نظر ما مهمترین تناقضی که در نظریه آرون وجود دارد، این است که مکتبی که او پایه گذاشت، به یک نظریه صلح-محور می انجامد، در حالیکه نظریه خود او جزو نظریات جنگ-محور باقی می ماند. قبول اصول ماتقدمی چون «وضعیت طبیعی» و جنگ دائمی بین دولتها برای تحمیل اراده خویش بر دیگری با نسبیت جامعه شناختی او چندان سازگار نیست. اگر هر پدیده بین المللی محصول کنشها و واکنشهای متعدد داخلی و خارجی است که گاه به جنگ و گاه به صلح می انجامد، دیگر چه دلیلی وجود دارد که ما روابط بین الملل را بر جنگ استوار بدانیم و صلح را عارضه ای ثانوی تلقی کنیم. به نظر می رسد دلیل این تعارض که بعداً در مکتب جامعه شناسی روابط بین الملل حل می شود، این باشد که آرون بیش از اندازه در حصار سنتهای کلاسیک زندانی شده بود و این امر او را که در عصر تحولات عظیم اجتماعی می زیست، در مرز کهنه و نو، سنت گرایی و تجدیدگرایی قرار می داد.